

مرور زمان و حق تقاص

علی اکبر ایزدی فرد *

محمد محسنی دهکلانی **

فاطمه بابانیا ***

چکیده

مرور زمان قاعده‌ای حقوقی است که ناظر بر قضاوت، دادرسی و صدور حکم می‌باشد و با توجه به آثار برجسته‌ای که در روابط تجاری و حقوقی افراد جامعه دارد، از جایگاه قضایی ویژه‌ای برخوردار است. بر اساس مبانی این قاعده، اگر فرد در مدت زمان معین برای باز پس‌گیری حق خویش اقدام دعوی ننماید، حق وی زائل و یا حداقل موجب عدم استماع دعوی ایشان می‌گردد که البته این عدم استماع، به نفی سلطه مالکانه شخص بر حق خویش می‌انجامد. در نقطه مقابل، تقاص از دیدگاه فقهای شیعه، غیرقابل انکار بوده که با وجود شرایط و فقدان، قابلیت اجراء خواهد داشت. از آنجا که تقاص جزء حقوق دائن بر مدیون است، با فرض پذیرش مرور زمان میان این قاعده و حق تقاص تعارض آشکاری به وجود خواهد آمد و می‌توان آن را قاطع حق تقاص دانست. فقهاء با استناد به قاعده «الْحَقُّ قَدِيمٌ، لَا يُبْتَلُهُ الشَّيْءُ» اعمال حق تقاص را مشمول مرور زمان ندانسته؛ لذا این حق را بر مرور زمان مقدم می‌دانند. اما به نظر می‌رسد که اگر در مرور زمان، اماره‌ی اعراض ثابت شد، حق تقاص منتفی شده و این حق برای صاحب آن قابل اعمال نخواهد بود.

کلید واژه‌ها: حق، دین، تقاص، مرور زمان، اماره‌ی اعراض.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی

۱- تاریخ وصول: ۹۲/۲/۲۲ تاریخ پذیرش: ۹۲/۷/۲۰

* استاد دانشکده الهیات دانشگاه مازندران Izadifard@umz.ac.ir

** استادیار دانشکده الهیات دانشگاه مازندران mmdehkalany@umz.ac.ir

*** دانشجوی دکتری دانشگاه مازندران

۱- طرح مسأله

انسان در تمامی ادوار زندگی، برای امرار معاش و ادامه حیات نیازمند تبادل، معامله و تجارت بوده و این داد و ستدها موجب تعهدات و حقوق گوناگونی بر عهده اشخاص می‌شود. پرداخت دیون همواره بر عهده بدهکار است، اما در برخی مواقع آنجا که مدیون، منکر دین گردد و تعهد خود را جحد نماید و یا حتی با قبول دین از تأدیه آن استنکاف ورزد، دائن برای توصل به حق از دست رفته و بازیافت تسلط مالکانه خویش، با رعایت پاره‌ای موارد - که برای حفظ نظم عمومی وضع شده‌اند- مجاز به اعمال تقاص خواهد بود. مسأله مرور زمان که بر اساس نظر قائلین به آن حق اقامه دعوی و یا حق مالکیت به دلیل سهل-انگاری و عدم اقدام قانونی علیه غاصب در زمان مقرر سلب می‌شود، از سوی فقهای شورای نگهبان مغایر با دستورات اسلام و خلاف شرع شناخته شده است. اما بند ۱۱ ماده ۸۴ ق.آ.د.م کنونی و ماده ۷۳۱ الی ۷۶۹ ق.آ.د.م پیشین به این نکته اشاره نموده، گذر مواعید قانونی و مرور زمان را مسقط حق اقامه دعوی مالک معرفی می‌کند.

با تبیین مطالب فوق دو سؤال پیش می‌آید: ۱. استدلال حقوقدانان و فقهاء در پذیرش و ردّ قاعده مرور زمان، مبتنی بر چه اساسی است؟ و ۲. تقاص که حقی برای دائن محسوب می‌شود، آیا مشمول مرور زمان شده و به واسطه آن اسقاط می‌گردد؟

۲- مفهوم‌شناسی تقاص

۲-۱- لغت

کلمه تقاص از ماده (ق، ص، ص؛ قص) می‌باشد و معانی ذیل از آن نقل شده است: به حساب یکدیگر رسیدن (ابن منظور، ۱۴۰۵، ۷، ۷۷)، از یکدیگر قصاص نمودن (رازی، ۱۴۱۵، ۲، ۲۷۷ و زبیدی، بی‌تا، ۳، ۴۲۳)، مقابله به مثل (فیروزآبادی، بی‌تا، ۲، ۳۱۴) و تلافی کردن (جبران مسعود، ۱۳۷۶، ۵۱۲؛ لویس معلوف، ۱۳۸۳، ۶۳۱). همچنین قراردادن دو دین در برابر یکدیگر و بی‌حساب کردن آن (فیومی، بی‌تا، ۵۰۵). لفظ «تقاص» با الفاظی همچون «قصاص»، «مقاصه»، «اقتصاص» و «قصه» هم‌ریشه است. تقاص همانگونه که در باب قتل نفس و جراحات، قصاص و مقابله به مثل صورت می‌گیرد، در امور مالی نیز قصاص‌کننده، حقوق مالی خود را از باب تقاص، مال، پیگیری می‌نماید.

اقتصاص نیز به این معنا است که کسی در حساب یا غیر آن دیگری را پیگیری می‌کند (جوهری، ۱۴۱۰، ۳، ۱۰۵۲). این کلمه مصدر باب افتعال است و از آن، انتقام کشی برداشت می‌شود. مقاصه و قصاص، هر دو مصدر باب مفاعله و به معنای تلافی و مقابله به مثل کردن طرفین می‌باشد. قصه نیز به معنای بازگو کردن و پیگیری نمودن جریانات واقع شده است (ابن منظور، همان، ۷۴). همچنین از مفهوم لغوی تقاص، مفاهیم تتبع و نیز استیفای حق و رعایت مساوات برداشت می‌شود. از آنجا که این کلمه - تقاص - مصدر باب تفاعل است، مفهوم شدت و انتقام را می‌رساند؛ چرا که به جای تقاص، تقاص تلفظ می‌گردد.

۳- اصطلاح فقهی

۳-۱- فقه امامیه

تقاص در اصطلاح فقهای امامیه این گونه بیان شده است: «اخذ مال مدیون توسط دائن به جهت طلبی که از او دارد را مقاصه گویند. در موضع جواز مقاصه بیان لفظی خاص شرط نیست، بلکه فعلی دال بر اراده انجام تقاص کفایت می‌کند، اگرچه اتیان به صیغه داله اولی است؛ چنانچه در تقاص، اذن حاکم شرع اولی و احوط است، البته عدم اشتراط خالی از قوت نیست» (شیخ انصاری، ۱۴۲۱، ۱۸۰).

صاحب جامع المدارک، مرحوم خوانساری پس از پذیرش تقاص و مشروع دانستن آن، شروطی را به عنوان شرط تحقق تقاص، معتبر می‌داند که از جمله آن عدم امکان اخذ حق از طرف مقابل می‌باشد (خوانساری، ۱۴۰۵، ۳، ۲۳۹). در مصطلحات الفقه بدین معنی آمده که شخص، حقیقتاً از دیگری، بدون اطلاع و رضایت او بگیرد. گرفتن حق بدون رضاء، ملحق به گرفتن حق در فرض جهل مدیون است و به هر تقدیر، ظاهراً تقاص مشروط به این است که آن شخص از ادای حق، ممتنع باشد (مشکینی، ۱۳۷۹، ۱۵۹). مقاصه گرفتن، یعنی به ازای آنچه از دیون طلب دارد، بگیرد و در حقیقت نوعی تهاوتر است (صدر، ۱۴۱۸، ۹، ۲۸۷). در فقه امامیه زمانی که داین، با رعایت شرایطی خاص و بدون مراجعه به قاضی، حق خود را از اموال مدیون که در دسترس اوست استیفاء کند، تقاص صورت پذیرفته است (محقق حلی، ۱۴۰۸، ۴، ۱۰۰).

تأمل در فروع فقهی این باب، نشان از آن دارد که تقاص به معنای استیفای حق از اموال مدیون منکر به کار رفته است (نجفی، ۱۳۹۴، ۲۵، ۱۷۹). برخی از فقهای معاصر و صاحب نظران، قصاص را تحت عنوان «استیفای اثر جنایت» آورده و در پرتو این عبارت، تعریف تقاص مال را «استیفای اثر غصب» دانسته‌اند. در

این تعبیر، کلمه‌ی استیفاء، در بردارنده معانی ارادی بودن و مشروعیت عمل تقاص است و ماهیت ایقاعی آن را تبیین می‌نماید. از طرفی چون منکر دین، غاصب - در حکم غاصب - است و عمل او غصب - شبه غصب - محسوب می‌شود، تعبیر تقاص به استیفاء اثر غصب، صریحاً به بیان مقصود می‌انجامد (مرعشی، ۱۳۶۵، ۱، ۲). گاهی تقاص، گرفتن مال دیگری در مقابل دینی که بر گردن اوست، تعریف می‌شود؛ اخذ مال المدین فی قبال ما علیه من دین (خازم، ۱۴۱۳، ۱۰۰). در اینجا طلبکار، از آنچه که از بدهکار به دستش می‌رسد، استیفاءی طلب می‌کند. پاره‌ای اوقات نیز بدین صورت مطرح می‌گردد که دو فرد، همزمان، در عین اینکه از هم طلب دارند، همان اندازه به یکدیگر بدهکار نیز هستند. در اینجا، دو دین در مقابل یکدیگر قرار می‌گیرند و هر دو مورد مذکور، تقاص در نظر گرفته می‌شود؛ المقاصه هو اخذ المال المدین فی قبال ما علیه من الدین، ای جعل مال الغریمین مقابل ما علیه الآخر (فتح ا...، ۱۴۱۵، ۱۲۱). پس هم حالتی را در بر دارد که بستانکار از مال بدهکار که به دستش رسیده، طلب خویش را بر دارد و هم حالتی را که دو طرف، دیون خود را در مقابل هم قرار می‌دهند. برخی فقهاء، مقاصه را به دو دسته قهری و اختیاری تقسیم نموده‌اند. مقاصه قهری همان تساقط دیون متقابل است که در صورت اتحاد دو دین، جزء اعمال حقوقی و از دسته ایقاعات محسوب می‌شود. مقاصه اختیاری در زمره اعمال حقوقی و از گروه عقود به شمار می‌آید؛ زیرا ماهیت این تقاص، تراضی طرفین بر سر انجام مقاصه در صورت عدم اتحاد دو دین می‌باشد که به قبض آن دو یا یکی از آنان نیازی نمی‌باشد (شهید اول، ۱۴۱۲، ۲، ۲۴۹).

روایات امامان شیعه نیز مؤید مشروعیت تقاص می‌باشد، از جمله روایت جمیل بن دراج و ابوالعباس بقباق که به صراحت این موضوع را بیان نموده‌اند.

جمیل بن دراج می‌گوید: «از امام صادق علیه‌السلام درباره‌ی شخصی سؤال کردم که از دیگری طلبکار است و او انکار می‌کند. به همان اندازه از مال بدهکار به دست طلبکار می‌افتد. آیا می‌تواند آن را به جای طلب خویش بر دارد، هر چند بدهکار از آن بی‌خبر باشد؟ امام علیه‌السلام فرمودند: آری» (شیخ طوسی، ۱۳۹۰، ۶، ۵۱). در روایتی دیگر از ابوالعباس بقباق نیز ماجرا به همین منوال است (همان، ۳، ۵۳).

با نگاهی اجمالی می‌توان اینگونه بیان داشت که از دیدگاه فقهای امامیه، تقاص نوعی سقوط دین محسوب می‌شود که با شروط گوناگون همراه بوده و در مواقعی خاص انجام پذیر است و عملی شدن آن، تنها به همراه عناصری مانند: جحد مدیون، علم به مدیون بودن او، عدم امکان اخذ حق از طرق معمول و ... امکان‌پذیر خواهد بود. برخی نیز آن را به دو قسم قهری و اختیاری دسته‌بندی نمودند. با این تفاسیر و با

در نظر گرفتن محدوده عملیاتی تقاص از دیدگاه شیعه، مقاصه در منظر برخی علماء از جمله: شیخ انصاری، مرحوم خوانساری، محقق حلی، مشکینی و ... استیفاء دین از اموال مدیون جاحد است و از نگاه عده دیگری از عالمان همانند: شهید صدر، فتح الله و شهید اول، هم می‌تواند برداشت طلب و دین از اموال مدیون منکر باشد و هم تساقط دیون متقابل که برای دائن بدون اعمال خشونت، زور، هتک و ... قابل دسترسی است.

۳-۲- فقه عامه

مقاصه در اصطلاح برخی فقیهان اهل سنت نوعی از اسقاط است؛ زیرا این امر، اسقاط دین و طلب نسبت به فردی است که به میزان طلب، به او بدهکار هستیم. این اسقاط در مقاصه، اسقاط به عوض است. اسقاط مطلق، به عوض یا غیر عوض صورت می‌پذیرد. پس مقاصه اخصّ از اسقاط است (مجموعه مؤلفین، ۱۴۰۴، ۴، ۲۲۶).

مقاصه به دو نوع جبری و اختیاری (اتفاقی) تقسیم می‌شود. مقاصه جبری همانند آن است که برای مدیون نزد دائن مانند همان بدهی‌ای که باید به او بپردازد، دینی موجود باشد که این دو دین از نظر جنس و وصف و حال بودن با هم متحدند. در این هنگام میان آن دو مقاصه واقع می‌شود. اگر دو دین در مقدار با هم برابر باشند، از میان می‌روند، اما اگر مقدار آنها متفاوت باشد، پس از دین بیشتر به میزان دین کمتر اسقاط صورت می‌پذیرد و باقی دین باید به صاحبش پرداخت شود. این نوع از مقاصه شروطی را نیز به همراه دارد (زحیلی، بی‌تا، ۵، ۳۲۴). ابن جزئی در تعریف مقاصه، آن را به اقتطاع دین از دین معنا نموده است (ابن جزئی، بی‌تا، ۱، ۱۹۲). مقاصه اختیاری یا اتفاقی، با تراضی طرفین دعوی یا همان صاحبان حق صورت می‌گیرد که ماهیتاً نوعی عقد محسوب می‌شود، بدین منوال که برای یکی دین و برای طرف دیگر، عینی در ذمه‌ی فرد مقابل وجود داشته باشد و در این حال، دو طرف بر عدم مطالبه دیگری و یا هر دوی آنها بر قبض مال توافق می‌کنند. مالکیه زمانی که در جنس و اوصاف دو دین اختلاف وجود داشته باشد - تا آنجا که محظور دینی رخ ندهد - به مقاصه اتفاقی قائلند. این نوع تقاص را در دو حق نقدی - طلا و نقره و امثال آنها مانند: دینار و درهم - که دو جنس متفاوت دارند، معتبر می‌دانند (زحیلی، همان، ۳۲۵).

همانگونه که در قتل، آنچه که واجب می‌شود بر سبیل قصاصی است که در آن مماثلت شرط است - *أَنَّ النَّفْسَ بِالنَّفْسِ* (ماتده، ۴۵) - در مقاصه اموال نیز اوضاع بر همین قرار است. پس *جَزَاءُ سَيِّئَةٍ سَيِّئَةٌ مِثْلُهَا* (شوری، ۴۰) می‌باشد، هم در نفوس و اموال، هم در اعراض (شهود، بی‌تا، ۱، ۴۷۸). حنابله بر این باورند که

اگر کسی نفقه همسرش بر او واجب است و از طرفی همسرش به او بدهکار می‌باشد، اگر زن موسره باشد، مرد می‌تواند طلبش از او را با نفقه‌ای که پرداختنش به او واجب است مقاصه نماید. آنان اینگونه استدلال نموده‌اند که اگر کسی دینی بر عهده دارد، از هر کدام از اموالش باید آن تعهد را پرداخت کند و این مال - نفقه - نیز از اموال زن محسوب می‌شود. از این نوع وصول طلب، به مقاصه تعبیر شده است (ابن نجیم، ۱۹۶۸، ۲۲۶).

ابن عرفه در کتاب حدود خود گفته است: «متارکه مطلوب به مماثل آن در صنف چیزی که برای دیگری بر عهده شخص است، در مقابل آنچه که برای او بر عهده دیگری می‌باشد و این مسأله مقاصه در دین نامگذاری شده است؛ زیرا برای هر کدام از دو طرف، حق آن چیزی است که بر عهده آنان در مقابل فرد دیگر است» (انصاری، ۱۳۵۰، ۲، ۴۰۵). با انجام مقاصه، حق یکی از دو طرف با مطالبه مال (حق) از سوی طرف دیگر ساقط می‌شود (تویجری، ۱۴۳۰، ۳، ۶۵۲). در فقه معاملات نیز مقاصه را یکی از تصرفات پایان دهنده قرض - در کنار وفاء، استیفاء و ابراء - برشمرده‌اند (مجموعه من المؤلفین، بی‌تا، ۱، ۷۰۲). حال در اینکه مقاصه چه چیزی را ساقط می‌کند اختلاف است. آیا مقاصه نفس دین را از بین می‌برد؟ و یا مقاصه مسقط مطالبه دین خواهد بود؟

جمهور غیر از حنیفه بر این باورند که مقاصه، نفس دیون متقابل را در صورت تساوی ساقط می‌نماید و اگر در مقدار برابر نباشند، اقل آن دو مقدار را از میان بر می‌دارد. در این صورت به واسطه مقاصه، ذمه‌های آنان بری می‌شود و دیون مابینشان ساقط می‌گردد، نه اینکه مقاصه مسقط مطالبه دیون آنان باشد. اما حنیفه معتقدند آنچه که توسط مقاصه ساقط می‌شود اصل دین نیست؛ بلکه تنها مطالبه دیون فی مابین آنها به واسطه تقاض از بین می‌رود. اما دین، همچنان باقی است و ذمه‌شان به طلب شخص مقابل مشغول است، هر چند که مطالبه دیون صحیح نمی‌باشد. می‌توان گفت این حقوقی که موجودند و قابل مطالبه نیستند، شبیه به دیونی‌اند که به واسطه‌ی تقادم - یا همان مرور زمان - شنیده نمی‌شوند (زحیلی، بی‌تا، ۶، ۲۵۰).

بدین ترتیب می‌توان اینگونه برداشت کرد که مذاهب مختلف اهل سنت به استثنای حنیفه، تقاض را اسقاط دیون متقابل دانسته و آن را به جبری (همانند تهاتر) و اختیاری دسته‌بندی می‌کنند و در این میان تنها پیروان مذهب حنیفه هستند که مقاصه را فقط و فقط مسقط مطالبه حقوق فی مابین افراد بر می‌شمارند و آن را از اسباب سقوط تعهدات به حساب نمی‌آورند.

۴- اصطلاح حقوقی

در اصطلاح حقوقی، تقاص تصاحب مال مدیون منکر دین و یا ممتنع از پرداخت، از طرف بستانکار و بدون مراجعه به دادگاه‌هاست؛ اگر خوف فتنه نباشد. در تقاص باید تشابه (از حیث ذات دین: جنسی یا نقدی) را تا حد امکان رعایت نماید. مگر اینکه میسرش نشود که در این صورت از غیر جنس طلب می‌تواند بردارد و باید به قدر طلب بر دارد. جز آن که تقاص، بالطبع مستلزم برداشتن زائد بر طلب باشد که زائد در دست او - مقاص - امانت است. اگر تصاحب مزبور، موقوف بر شکستن قفل و حرز باشد، ضامن نیست و تقاص رافع عنوان سرقت است. تقاص در امور مدنی فقه، مانند قصاص در امور کیفری آن است (جعفری لنگرودی، ۱۳۷۶، ۱۷۳).

در فقه و حقوق مقاصه به مفهوم تهاتر است؛ یعنی در رفتن دین تعلق گرفته بر ذمه طلبکار به نفع بدهکار در برابر دین تعلق گرفته در ذمه بدهکار به نفع طلبکار. به عبارت دیگر اسقاط دین بر ذمه بدهکار از سوی مالک در برابر مانند آنچه که خود بر عهده او دارد (انصاری، ۱۳۸۴، ۳، ۱۹۸۳). تقاص به تصاحب قهری مال خود - که نزد دیگران است - از طرف بستانکار، رأساً و بدون مراجعه به دادگاه‌ها اطلاق می‌شود (قدیانی، ۱۳۸۵، ۲۹).

مسأله تقاص در فقه، ذیل ابواب دیگر - همانند رهن، اجاره، بیع - مطرح شده و از این رو در قانون مدنی و قوانین موضوعه ایران، نصی درباره تقاص یافت نمی‌شود. دکتر جعفری لنگرودی عبارت «توصل به حق» را عنوانی عام می‌داند و تقاص را ذیل این عنوان عام این گونه تبیین کرده‌اند: «استیفاء طلب خود - بستانکار - از مال بدهکاری که امتناع از دادن طلب او دارد؛ اگر استیفاء بدون استمداد از مقامات اجرایی باعث بروز فتنه و فساد نشود، می‌تواند از دارایی او طلب خود را بگیرد. اگر از اموال بدهکار چیزی در اختیار بستانکار قرار گرفته باشد، به هر سبب از اسباب - حتی ودیعه و عاریه - بستانکار می‌تواند از آن اموال به قدر طلب خود بردارد و تملک کند؛ خواه آن اموال با طلب وی همجنس باشند یا نباشند؛ که در صورت اخیر مجاز است که بفروشد و از ثمن آن استیفاء طلب کند» (۱۳۷۸، ۲، ۱۳۷۹). در واقع آنچه که در قانون مدنی به عنوان تهاتر مطرح شده، در فقه ذیل عنوان تقاص آمده است.

۵- مفهوم شناسی مرور زمان

۵-۱- لغت

کلمه‌ی مرور از (م، ر، ر؛ مر) می‌باشد. مر و مرور به معنای رفتن و گذشتن است؛ مانند: مرَّ الرَّجُلُ مرّاً

و مرورا؛ جاز و ذهب (ابوحیب، ۱۴۰۸، ۶، ۲۴۹). در قرآن نیز نمونه‌های زیادی از آن وجود دارد؛ از جمله: «و یصنع الفلک و کلما مرّ علیه ملاً من قومه سخروا منه» (هود، ۳۸) و نوح به امر خدا به ساختن کشتی پرداخت و هر کس از قومش بر او می‌گذشت، وی را مسخره و استهزاء می‌کرد^۱ مرور مصدر مرّ- یمرّ بوده و در معنای عبور کردن و طی نمودن استعمال می‌گردد (ابن منظور، ۱۴۰۵، ۵، ۱۶۶). در فرهنگ لغات عرب، از مرور زمان با تعابیر متفاوتی یاد شده است که می‌توان به «مرور الزمن»، «مضى المدّة»، «تقادم» اشاره نمود. در معجم مقاییس لغت ذیل واژه «مضى» اینگونه آمده: «یدلُّ علی نفاذ و مرور» (ابن فارس، ۱۴۰۴، ۵، ۳۳۱) و در برخی کتب دیگر در معنای تقادم، مرور زمان ذکر گردیده است (جمعی از پژوهشگران، ۱۴۲۶، ۲، ۲۷). با عنایت به معجم و کتب لغت می‌توان اینگونه بیان داشت که مرور زمان عبارت از طی مدتی از ایام و گذر زمان می‌باشد.

۵-۲- اصطلاح فقهی

۵-۲-۱- فقه امامیه

مرور زمان در اصطلاح فقهای امامیه گذشتن مدت زمانی است که پس از آن، به واسطه‌ی حوز و حیات، برای متصرف، مالکیت ایجاد می‌شود که خود بر دو قسم است:

الف. حیات به همراه جهل به مالک اصلی. ب. حیات به همراه علم به مالک اصلی.

البته برای هر کدام از این اقسام احکامی ذکر گردیده و در پذیرش و عدم قبول قاعده، نظرات متفاوت و استدلال‌ات گوناگونی مطرح شده است (عبد الرحمن، بی‌تا، ۱، ۴۸۲).

مرحوم آیت‌الله بهجت (ره) پرداخت اجرتی کمتر از اجرت المثل را به کارگر، دینی از جانب کارفرما به وی تلقی نموده‌اند که مرور زمان این حق و مطالبه‌ی آن را از بین نمی‌برد (۱۴۲۸، ۴، ۳۳۷). ایشان بر این باورند که موات بالعارض که مالک معلوم ولو اجمالاً ندارد، اگرچه معلوم است که سابقاً در ملک اشخاص بوده لکن به واسطه مرور زمان طولانی بر آن بدون صاحب و مالک مشخص به خرابی عین و زوال آثار قابل اعتنا انجامیده، این قسم از انفال مملوک امام خواهد بود و در غیبت ایشان هر کس آن را احیاء کند. البته این امر زمانی میسر می‌باشد که پس از فحص از مالک اصلی در تعیین آن به یأس برسد. در حقیقت

مرور زمان حق مالک اصلی را از بین نبرده است، بلکه نبود هیچ اسم و رسمی از او سبب این امر شده است (۱۴۲۶، ۵، ۶۸). امام خمینی(ره) مرور زمان را مسقط حق شرعی نمی‌داند و بر عدم اعتبار شرعی آن پایبند است (۱۴۲۲، ۳، ۶۴). ایشان در پاسخ بسیاری از مسائل و مشکلات مطروح، مسأله مرور زمان را در سقوط حقوق افراد بی‌تأثیر دانسته‌اند (۱۴۲۶، ۲، ۲۵۴). ظاهراً در قوانین فقهی اسلامی اصلی به نام مرور زمان نداریم. تنها چیز موجود در اینجا این است که گاه مرور زمان دلیل قطعی و یا حجت شرعی بر اعراض صاحب حق و ابرای او می‌شود و گاه ممکن است عناوین ثانویه مانع از رسیدگی به اینگونه جرایم یا حقوق گردد، اما در غیر این دو صورت مسأله‌ای به نام مرور زمان وجود ندارد (مکارم شیرازی، ۱۴۲۲، ۱، ۱۴۵).

شیخ طوسی(ره) این گذر زمان را سبب سقوط حق مالک نمی‌داند و تا زمانی که مالک معین موجود است حق مالکیت در ید وی باقی خواهد ماند. ایشان معتقدند موات بالعرض همانند زمین آباد است و کسی مجاز به آباد کردن آن - ودر ادامه حیات آن - نمی‌باشد (۱۳۸۷، ۳، ۲۶۹).

در جامع للشرايع بيان شده که اگر مالکیت مسلمانی معین در ملکی مشاهده گردد مایملک او هر چند خرابه باشد، قابلیت احیاء، حیات و تملک برای احیا کننده نخواهد داشت (حلی، ۱۴۰۵، ۳۷۴). ابن ادریس حلی(ره) نیز در سرائر به این نکته پرداخته است (۱۴۱۰، ۱، ۴۸۰).

محقق حلی در شرایع، مالکی که معروف و مشخص باشد را بر اثر گذشت زمان همچنان احقّ بر مالکیت نسبت به احیاء کننده می‌داند (۱۴۰۸، ۱، ۲۹۴). علامه در تحریر صراحتاً بیان داشته که اگر ملک صاحب مسلمانی دارد اگرچه که آن ملک را معطل گذارده از آنجا که مالک یا وارث آن مشخص است، همو احقّ بر مال خویش خواهد بود (۱۴۲۰، ۲، ۱۳۰).

شهید اول(ره) در دروس عدم صحت احیاء زمین مسلمان را واضح دانسته و جز با اذن ایشان صحیح نمی‌داند، هر چند که آن زمین جزء موات به حساب آید (۱۴۱۲، ۳، ۵۵). در رسایل محقق ثانی - کرکی - (ره) آمده است: «زمانی موات از حق مالک آن خارج می‌گردد که مسلمانی مشخص مالک آن شناخته نشود که در آن صورت امام مسلمین(ره) و در زمان غیبت احیاء کننده، مالک خواهد شد (۱۴۰۹، ۱، ۲۳۹).

شهید ثانی(ره) نیز در روضه البهیه (۱۴۱۰، ۷، ۱۳۷) و مسالک الافهام (۱۴۱۳، ۱۲، ۳۹۶) معتقد است این زمین که بر اثر گذر زمان زیاد معطل مانده، نمی‌تواند توسط شخصی دیگر احیاء و آباد شده و به ملکیت ایشان درآید.

در مفتاح‌الکرامه این مطلب قید شده است: «کسی که پس از مرور زمان این زمین را آباد می‌کند مالک نمی‌شود و اگر این زمین پس از مدت طولانی خراب شود از ملک صاحبش بیرون نمی‌رود و در کتب فقهی دیگر همانند لمعه، کفایه و ... نیز این امر تصریح شده است» (حسینی عاملی، بی‌تا، ۷، ۲).
در نهایت می‌توان به این مهم دست یافت که علماء متقدم (شیخ طوسی، ابن ادریس، علامه، محقق حلی، محقق کرکی، شهیدان اول و ثانی و ...) و همچنین علماء متأخر (امام خمینی، بهجت، مکارم و ...) همگی بر سر این مطلب که مرور زمان حق مالک را از بین نمی‌برد، متفق‌القولند.

۵-۲-۲- فقه عامه

ترک اقامه دعوی بدون عذر، مرور زمان نامگذاری شده و بدین معناست که بعد از گذشت مدت زمانی مشخص برای طرح دعوی از سوی مالک، دیگر استماع اقامه دعوی او ممنوع می‌شود. همانطور که در زمان حیات مدعی پس از گذر زمان معین دعوی شنیده نمی‌شود، از ورثه او نیز اقامه دعوی پذیرفته نخواهد بود. در صورتی که بعد از گذشت مدتی، مدعی اقامه دعوی ننمود و فوت کرد و ورثه او نیز اقامه دعوی را ترک کرده باشند، اگر مجموع مدت زمان ترک اقامه دعوی از سوی مدعی و ورثه از زمان در نظر گرفته شده برای اجرای قاعده مرور زمان بیشتر باشد، دعوی آنان از این پس مسموع نخواهد بود. این امر نزد متأخرین حنفیه بنا بر امر سلطان صورت می‌پذیرد (مجموعه من المؤلفین، ۱۴۰۴، ۱۱، ۲۰۵).
پس مرور زمان مانع از استماع دعوی است اما مقصود، مرور زمانی است که بلاعذر واقع شده باشد. اگر از ترس سلطان یا به واسطه عذرهای شرعیه همانند: صغر، جنون، عقب‌ماندگی ذهنی، غیبت مدعی و مدعی علیه و ... اقامه دعوی نشود، این مدت برای جاری شدن مرور زمان معتبر نخواهد بود. در این حین اگر تعذر برطرف گردید، مدت مرور زمان از آن هنگام محاسبه خواهد شد. همچنین مرور زمان برای آن دسته از دعاوی که نفع آن به عموم باز می‌گردد مانند: راههای عمومی، نهرها، پیاده رو ها و ... در نظر گرفته نمی‌شود؛ زیرا در میان عامه ی مردم، افرادی قاصر همانند: صغار، مجانین، معتوهین، غایبین و ... وجود دارند. از آنجا که افزاز حق آنان از سایرین امکان‌پذیر نمی‌باشد قاعده مرور زمان در اینگونه از دعاوی جارد نمی‌گردد. در الاحکام العدلیه از مرور زمان به تقادم یاد نموده اند و معتقدند معنای اصطلاحی مرور زمان جدای از معنای لغوی آن نیست و این امر مسقط حق نخواهد بود (مجموعه من المؤلفین، بی‌تا، ۱، ۳۳۷).

فقه‌های اهل سنت بر سر این امر متفق‌القولند که به واسطه تقادم و مضی‌المده حق ساقط نمی‌گردد. میان جمهور فقهای عامه در سماع دعوی میان آن دسته که مشمول مرور زمان گشته‌اند و غیر آن تفاوت و تفارقی دیده نمی‌شود - همگی قائل به استماع دعوی در هر شرایطی می‌باشند - و تنها حنفیه میان این دو دسته - تقادم و عدم آن - تمایز قائل شده و معتقدند که شارع - ولی امر - موظف است که قضات را از سماع دعوی در برخی احوال و با شروط خاصی منع نماید؛ از آن جمله منع شنیدن دعوی در بعضی موارد پس از مدت مشخص شده و معلوم - دعاوی مشمول تقادم و مرور زمان - می‌باشد (ابن عابدین، ۱۴۲۱، ۷، ۴۸۸).

البته فقهای حنفیه در تعیین مدتی که پس از آن دعوی شنیده نمی‌شود اختلاف نظر دارند. ایشان بر این باورند که دعاوی در امور گوناگون مانند: وقف، مال یتیم و غایب، ارث و... از نظر مدت زمان معین در قاعده‌ی مرور زمان با هم متفاوتند؛ از جمله ۳۶ سال، ۳۳ سال، ۳۰ سال... و گاهی اوقات بر اساس استحسان یکی از سلاطین ۱۵ سال در نظر گرفته می‌شود. از این رو می‌توان گفت که تقادم به معنای مرور زمان بر دو امر مبتنی است:

اول: حکم اجتهادی که فقها آن را اظهار داشته‌اند. دوم: امر سلطانی که بر قضات زمان تبعیت از ایشان واجب است؛ زیرا قاضی وکیل سلطان است و حدود تصرف وکیل در بسط و تعمیم و یا تنگی دامنه تصرف بر اساس خواست و نظر موکل خواهد بود (شحوذ، بی‌تا، باب زمان، ۲).

با احتساب تمامی تعاریف مذکور در می‌یابیم که به استثنای مذهب حنفی، فقهای مذاهب دیگر اهل سنت، استماع دعوی را در همه شرایط ضروری می‌دانند و تنها حنفیه دعاوی مشمول مرور زمان را مسموع نمی‌شمارند؛ اما همگی این مذاهب بر این باورند که حق پایدار است و مرور زمان مسقط اصل حق نخواهد بود.

۵-۲-۳- اصطلاح حقوقی

مرور زمان عبارت از گذشتن مدتی است که پس از آن از دیدگاه قانونی، اعلام شکایت و یا تعقیب و تحقیق و رسیدگی به دعوی عمومی و سرانجام اجرای مجازات، امکان‌پذیر نمی‌باشد و چون مقررات راجع به مرور زمان علی‌الاصول مخالف قواعد مؤجد حق است و جنبه استثنایی بر آنها دارد، هنگام شک در سعه و ضیق مقررات مرور زمان باید از این مقررات تفسیر مضیق کرد (جعفری لنگرودی، ۱۳۷۶، ۶۳۸).

شورای نگهبان با استناد به اطلاق اصل چهارم قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران با اکثریت آرای فقهای شورا، مرور زمان را در حقوق مدنی به طور کلی مخالف موازین شرعی دانسته و آن را نپذیرفته است. این شورا در سال ۶۱ اعلام کرد: «مواد ۷۳۱ ق.آ.د.م به بعد - تا ۷۶۹ - ، در مورد مرور زمان در جلسه شورای نگهبان مطرح و مورد بررسی قرار گرفت و مواد مزبور که مقرر می‌دارد پس از گذشت مدتی، دعوی شنیده نمی‌شود، خلاف شرع است». این موضوع در روزنامه رسمی شماره ۱۱۵۰۲ در سوم شهریور ماه سال ۱۳۶۳ آمده است. بنابراین قوانین مربوط به مرور زمان در نظام جمهوری اسلامی ایران قابل قبول نیست و بر این اساس ماده‌ی ۱۰۳۹ ق.م که پیرامون مرور زمان بوده، خلاف شرع تشخیص داده شده و از قانون مدنی حذف گردید. با این حساب مرور زمان در اسباب سقوط تعهدات در قانون مدنی ایران جایی به خود اختصاص نداد، اما در قانون مدنی فرانسه ذیل ماده‌ی ۱۲۳۴ یکی از اسباب سقوط دیون و تعهدات، مرور زمان برشمرده است. در نهایت قانون‌گذار مسأله مرور زمان را تنها در مجازات‌های بازدارنده پذیرفت (مرعشی شوشتری، ۱۴۲۷، ۲، ۱۶۲).

البته در بند ۱۱ ماده ۸۴ ق.آ.د.م کنونی، قانونگذار به خواننده اجازه داده که اگر دعوی خارج از موعد قانونی اقامه شده باشد، ایشان ضمن پاسخ، نسبت به ماهیت دعوی ایراد کند. ماده ۷۳۱ ق.آ.د.م پیشین نیز مرور زمان را گذشتن مدتی می‌دانست که به موجب قانون، پس از انقضاء آن مدت، دعوی شنیده نمی‌شد. مرور زمان به دو قسم تقسیم می‌گردد: ۱. مرور زمان مملک ۲. مرور زمان مسقط مرور زمان مملک: سببی است جهت تحصیل مالکیت برای متصرف مالی که در اصل متعلق به دیگران بوده و مالک یا مالکین آنها ظرف مدت مدیدی در مقام مطالبه یا اعمال حقوق خود نسبت به آنها برنیامده است.

مرور زمان مسقط: سببی است جهت سقوط تعهدات و آزاد شدن فرد متعهد در برابر طلبکاری که ظرف مدت مدیدی اجرای تعهد را از بدهکار درخواست نکرده است (شهیدی، ۱۳۸۶، ۱۴۱).

مبنا در مرور زمان مسقط «حق و تعهد»، اماره اعراض از حق و یا ابراء است و مبنا در مرور زمان مسقط «دعوی»، نظم عمومی می‌باشد. در کشور ما با در نظر گرفتن رأی صادره از سوی شورای نگهبان مبنی بر حذف مرور زمان، دیگر نمی‌توان مرور زمان را مملک و یا مسقط حق دانست. البته با عنایت به بند ۱۱ ماده ۸۴ ق.آ.د.م به نوعی می‌توان بحث مرور زمان را در دعاوی و ایرادات گشوده دانست؛ زیرا بر اساس این بند، اگر دعوی خارج از موعد قانونی اقامه شده باشد خواننده مجاز است به ماهیت دعوی ایراد

کند که در این خصوص قوانین متعددی در ابواب گوناگون از جمله: قانون تجارت، ثبت علائم و اختراعات، تصدیق انحصار وراثت، قانون بیمه، امور گمرکی، اداره ی تصویبه ی امور ورشکستگی، قانون دریائی ایران و ... به چشم می خورد.

این بحث در حقوق عرفی و حقوق شرعی یا اسلامی تفاوت‌های بسیاری دارد. در نظام حقوقی ایران مرور زمان به عنوان خاستگاهی برای اسقاط دعوا گاهی پذیرفته می شده است، اما بر اساس «الحق قدیم لا یسقطه الشیء» فقیهان و علماء معتقدند که مرور زمان به عنوان مسقط حق، خلاف شرع است (انصاری، ۱۳۸۴، ۳، ۱۷۸۷).

قانون مدنی نیز اقامه دعوی بر دینی را که مشمول مرور زمان شده است غیر قابل استماع می‌داند، همانند: حقوق و تعهدات طبیعی - ماده ۲۶۶ ق.م - که حقی برای شخص در ذمه ی دیگری است، عقل آن رابطه را موجود دانسته و مدیون را در مقابل وجدان و اخلاق مسؤؤل می‌شناسد، ولی قانون از آن حمایت نمی‌نماید، یعنی حق طبیعی فاقد جزاء می‌باشد. اما هر گاه مدیون، دین را به میل خویش ادا نماید، دین ساقط گشته و نمی‌تواند - بر این اساس که دین وی مشمول مرور زمان شده بود و از نظر قانونی اجباری در پرداخت آن وجود نداشت - خواهان استرداد آن شود (امامی، بی تا، ۱، ۲۷۱). ماده ۲۶۶ ق.م می‌گوید: «در مورد تعهداتی که برای متعهد له قانوناً حق مطالبه نمی‌باشد - همانند دیون مشمول مرور زمان - اگر متعهد به میل خود آن را ایفاء نماید دعوی استرداد او مسموع نخواهد بود» (کاتوزیان، ۱۳۸۴، ۲۴۰). ماده ۳۰۲ ق.م این امر را تایید می‌کند که اگر متعهد، دینی را اشتبهاً و یا مکرهاً به متعهد له پرداخت کند، حق استرداد آن را خواهد داشت (همان، ۲۶۱).

دیونی که مشمول مرور زمان شده‌اند در حقیقت فاقد ضمانت اجرایی که یکی از ارکان متشکله حق است می‌باشد و متعهد له نمی‌تواند از قوای اجرایی برای استیفای طلب خود کمک بخواهد. مرور زمان باعث می‌شود که دین، قوه قانونی خویش را از دست داده و به حقی اخلاقی و وجدانی مبدل گردد که متعهد اگر بخواهد می‌تواند با میل خویش آن را پرداخت نماید (حبیب‌الله طاهری، ۱۴۱۸، ۲، ۱۳۶). البته طبق ماده ۷۳۲ ق.آ.د.م سابق، دادگاه تنها زمانی می‌تواند با استفاده از مرور زمان، دعوی را رد کند که از این جهت صریحاً ایراد شده باشد.

در پاره‌ای موارد، گذر زمان شامل برخی از قانون‌گریزی‌ها نمی‌شود؛ مانند کارمندان اداره‌ی ثبت که عمل مخالف مقررات آنها موجب صدور سند مالکیت معارض و یا معاملات متعدد بشود که به دستور ماده ۷

لایحه قانونی در دادگاه اداری مورد تعقیب و به انفصال موقت یا ابد - به تناسب موضوع - محکوم می‌شوند و تخلف این گروه مشمول مرور زمان تخلفات اداری نخواهد بود (امامی، بی‌تا، ۶، ۱۴۴).

در فصل ششم قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری مصوب ۱۳۷۸ احکام مرور زمان و مدت زمان آن بیان گردیده که در مسائل گوناگون - وراثت، تحقق شرط در نکاح، نفی ولد، رهن و...- متفاوت است. مثلاً در دعوای ملکیت و وقفیت مدت زمان نسبت به اموال غیر منقول ۲۰ سال و اموال منقول ۱۰ سال است.

۶- تقاص و مرور زمان

با توجه به مباحث گذشته، پذیرش و یا عدم پذیرش مرور زمان تأثیر بسزایی در اجرای حق تقاص دارد. در فقه پیرامون مرور زمان و مشروعیت یا عدم مشروعیت آن دو دیدگاه متفاوت وجود دارد:

در اولین دیدگاه مرور زمان، مؤثر و مفید در ایجاد یا زوال حق معرفی شده، اما در نگاهی دیگر مرور زمان به عنوان پدیده‌ای بی‌اثر قلمداد گشته که هیچگونه اثری بر آن بار نمی‌گردد. در ادامه به بررسی مستندات و استدلال‌ات هر دو دیدگاه می‌پردازیم.

۶-۱- ادله‌ی قائلین به مرور زمان و نقد و بررسی آن

این دیدگاه بر دو دلیل پابرجاست:

۶-۱-۱- روایات

برخی از فقیهان به روایات معتبری تمسک جسته‌اند و اخبار متعددی بر اعتبار مرور زمان در قلمرو فقه را بیان نموده‌اند.

۱- محمد بن یعقوب عن عده من اصحابنا عن سهل بن زیاد عن الربان بن صلت او رجل عن الربان عن یونس عن العبد الصالح (ع) قال: قال إن الارض الله جعلها وقفاً علی عباده - فمن عطّل ارضاً ثلاث سنين متوالیه لغير ما عله - أخذت من یده و دفعت الی غیره و من ترک مطالبه حقاً له عشر سنين، فلا حق له (کلینی، ۱۴۲۹، ۵، ۲۹۷).

زمین از آن خداوند تعالی است که آن را وقف و روزی بندگان قرار داده است. بنابراین هرگاه کسی زمینی را به مدت سه سال متوالی بدون دلیل، بلااستفاده بگذارد، زمین مذکور از دست او گرفته (خارج)

شده و به دیگری داده می‌شود و اگر کسی مطالبه حق خویش را به مدت ده سال ترک کند، دیگر حقی نخواهد داشت.

طبق این روایت برای مرور زمان دو نوع تأثیر در نظر گرفته می‌شود:

اول آنکه عاملی مؤثر جهت ایجاد حق انتزاع یا سلب مالکیت زمین به وسیله دولت می‌باشد که به موجب عبارت اول این روایت اراضی متعلق به خداوند است و او اراضی را جهت استفاده بندگان خود به آنان اختصاص داده است، پس اگر زمین سه سال متوالی بلااستفاده رها شود، زمین از مالک گرفته شده و به دیگری داده می‌شود و این حکم تنها شامل اراضی می‌گردد.

دوم آنکه عبارات پایانی این روایت در تبیین عاملی جهت سلب یا اسقاط حق به طور قهری می‌باشد. در حقیقت هرگاه کسی حق خود را که بر ذمه دیگری است و یا به وسیله دیگری استفاده می‌شود در طی ده سال متوالی بدون دلیل مطالبه نکند، اسقاط این حق حتمی است. پس جهت اسقاط حق به واسطه مرور زمان، ده سال زمان لازم است.

البته با توجه به این که حدیث فوق حاوی مطالبی است که مورد عمل مشهور اصحاب امامیه قرار نگرفته، عموم از آن روی گردان شده‌اند. از جمله آنکه در این حدیث به مرور زمان مسقط حق اشاره شده که هیچ یک از فقهای شیعه آن را قبول ندارد؛ بلکه آنان معتقدند که «الحق قدیم لا یزیده شی» (محقق داماد، ۱۴۰۶، ۱، ۲۸۰). از طرفی، سهل بن زیاد که نام او در سلسله سند مرقوم گشته، در رجال نجاشی غیرمعتد شناخته شده، احادیث او را ضعیف برشمرده‌اند و احمد بن محمد بن عیسی بر غلو و کذب او شهادت می‌دهد (۱۴۰۷، ۱۸۵). علامه حلی نیز این شخص را مورد اختلاف دانسته و می‌گوید: «شیخ طوسی گاه سهل را ثقه و گاه ضعیف قلمداد می‌نمود» (بی تا، ۲۲۸).

پس از این روایت، روایتی دیگر بدین مضمون نقل گشته است:

۲- و عن علی بن ابراهیم من ابیه عن اسماعیل بن مرار عن یونس عن رجلٍ عن ابی عبدالله(ع): مَنْ أَخَذَتْ مِنْهُ أَرْضٌ ثُمَّ مَكَثَ ثَلَاثَ سِنِينَ لَا يُطَلِّبُهَا لَمْ تَحُلْ لَهُ بَعْدَ ثَلَاثَ سِنِينَ أَنْ يُطَلِّبَهَا (شیخ عاملی، ۱۴۰۹، ۲۵، ۴۳۴).

کسی که زمینی از او گرفته شود و سه سال از مطالبه آن خودداری کند، پس از گذشت سه سال، مطالبه آن برای او جایز و حلال نیست.

این روایت نیز در امتداد حدیث قبل، به مؤثرخواندن مرور زمان تأکید می‌ورزد و بر همان امور پیشین اشاره دارد. البته این حدیث تنها از سلب حق مطالبه در مورد اراضی سخن رانده و پیرامون باقی حقوق و مطالبه‌ی آنها مطلبی نگفته است. در هر دو روایت فوق، سند حدیث شامل لفظ «رجل» است که این امر از اعتبار احادیث می‌کاهد. شیخ حر عاملی پس از نقل دو روایت مذکور این نکته را روشن می‌نماید که شاید اینها به مواردی اختصاص داشته که زمین پس از آن که در ابتدا احیاء و آباد شده بود، دوباره مخروبه گردد و ممکن است منظور از حق در پایان حدیث اول، در مورد زمینی باشد که در آن درخت غرس شده و سپس رها گشته و از بین رفته است.

۳- عده من اصحابنا عن سهل بن زیاد عن علی بن مهزیار قال: سالت ابا جعفر الثانی (ع) عن دارٍ كانت لامرأه و كان لها ابن و ابنة فغاب الابن بالبحر و ماتت المرأه فادعت ابنتها ان امها كانت صیرت هذه الدار لها و باعت اشقاصاً منها و بقیة فی الدار قطعه الی جنب دار رجل من اصحابنا و هو یکره ان یشتريها لغبیه الابن و ما یتخوف من ان لایحل له شراؤها و لیس یعرف للإبن خبر فقال لی و منذکم غاب فقلت منذ سنین کثیره فقال(ع): ینتظر به غیبته عشر سنین ثم یشتري فقلت له: فإذا انتظر به غیبته عشر سنین یحل بشراؤها؟ قال(ع): نعم (شیخ طوسی، ۱۳۹۰، ۹، ۳۹۰).

علی بن مهزیار می‌گوید از ابوجعفر امام جواد (ع) درباره‌ی خانه‌ای پرسیدم که متعلق به زنی بود که یک پسر و یک دختر داشت. پسرش در دریا مفقود شد و خود زن نیز، فوت کرد و پس از آن دخترش مدعی شد که مادرش این خانه را به او داده بود. دختر قسمت‌هایی از این خانه را فروخت و تنها یک قسمت از آن در کنار منزل یکی از اصحاب ما باقی مانده است و او به دلیل غائب بودن پسر خانواده و اینکه از او خبری در دست نیست و بیم آنکه مبادا خریدن این قسمت خانه برای او حلال نباشد، نسبت به خرید آن کراهت دارد. امام (ع) فرمودند: از چه زمانی مفقود شده است؟ گفتیم: سال‌های زیادی است. فرمودند: تا ده سال منتظر او بماند و بعد از آن، بخرد. پرسیدم: آیا پس از ده سال انتظار آن قسمت برای او حلال است؟ ایشان فرمودند: بله. در سلسله سند این روایت هم «سهل بن زیاد» به چشم می‌خورد که جای تأمل است.

۶-۱-۲- فتاوی فقهی

در راستای روایات مذکور و مؤید بودن آنان در تأثیر مرور زمان بر حقوق و سلطنت افراد، بعضی فقهاء فتاوی روشنی ارائه نموده‌اند. شیخ صدوق از ابن بابویه نقل می‌کند:

واعلم انّ من ترك داراً أو عقاراً أو ارضاً في يد غيره فلم يتكلم و لم يطلب و لم يخاصم في ذلك عشرسنين فلاحق له (شيخ صدوق، ۱۴۱۵، ۳۶۸).

هرکس خانه‌ای یا ملکی یا زمینی را در دست دیگری رها کند بدون اینکه تا ده سال در این باره حرفی بزند و درخواستی بکند و دعوا و شکایتی را مطرح نماید، پس از آن حقی نخواهد داشت (نوری، ۱۴۱۵، ۱۷، ۱۱۹).

این سخن نیز از همان روایات پیش گفته اتخاذ شده و حاکی از فتوای ایشان می‌باشد. در میان متأخرین از فقهاء و علماء، صاحب‌نظرانی بر تأثیر مرور زمان در ایجاد و اسقاط حق صحه گذارده‌اند. فقیه معاصر آیت الله موسوی بجنوردی می‌گوید: «وحشت نکنیم اگر دیدیم قانون مرور زمان یک حکم عقلائی است. حالا چه در مسائل کیفری اعم از تعقیب و رسیدگی یا مسائل حقوقی، بگوییم اسلام حکمی ندارد. اینجا ما نیازی نداریم که اسلام بیاید یک روایتی بیان کند و بگوید من هم مرور زمان را قبول دارم. اگر پذیرفتیم تمام عقلاء و تمام نظام‌های حقوقی دنیا این مسأله را قبول دارند، باید آن را قبول کنیم ولو اینکه اسلام در مورد این مسأله به عنوان تأیید مستقل نظری نداشته باشد» (حاتمی و ذاکری، ۱۳۷۹، ۴۸).

این نکته نیز درخور توجه است که قائلین مرور زمان با استناد به تمامی روایات و فتاوای فوق الذکر به دو باور متفاوت دست یافته‌اند:

۱- گروهی از آنان معتقد به این امر هستند که با مرور زمان تنها مطالبه حق و امکان اقامه دعوی در محاکم قضایی و مراجع قانونی اسقاط می‌شود و خود حق پایدار می‌ماند. در حقیقت مرور زمان مسقط دعوی است، نه مسقط حق. بی‌گمان اسقاط دعوی، حق را ناقص می‌کند، اما آن را از بین نمی‌برد (کاتوزیان، ۱۳۸۴، ۵۵۰). با این اوصاف، اگرچه پس از گذر زمان، امکان اقامه دعوی حتی با داشتن سند و مدرک و یا بینه، امکان پذیر نخواهد بود، اما این حق همچنان برای مالک آن باقی می‌ماند. پس می‌توان اینگونه نتیجه‌گیری نمود که پس از قبول مرور زمان یا همان انقضای موعده قانونی و نیز پذیرش صحت جواز تقاص، می‌توان این حق را تقاص نمود.

در میان تعهدات، تعهداتی وجود دارند که از آنان به تعهدات طبیعی یاد می‌شود. تعهدات طبیعی، در حقیقت به دیونی اطلاق می‌شوند که موجودند، اما قابل مطالبه نیستند. پس در دادگاه قابل استماع نخواهند

بود. در حقیقت حق مطالبه متعهدله، به جهتی از جهات ساقط شده و می‌دانیم که حق مشمول مرور زمان نیز، در این دسته جای می‌گیرد (جعفری لنگرودی، ۱۳۷۶، ۱۳۳۳).

تنها زمانی تقاص یا تهاتر واقع می‌گردد که دین مشمول مرور زمان، مستند به سند رسمی بوده و دائن بدون نیاز به اقامه‌ی دعوی، به واسطه اجرای سند، قادر به وصول حق خویش گردد و یا اینکه مدیونی که دینش مشمول مرور زمان گشته و دائن از او مطالبه حق نموده است، طلب متقابل خویش از دائن را با دینی که دیگر ملزم به پرداخت آن نیست - البته از نظر قانونی، نه وجدانی - تقاص نماید که در این صورت، دیون به میزانی که با هم معادله نمایند ساقط می‌شوند.

ماده ۷۳۵ ق.ا.د.م سابق نیز بر این امر صحنه می‌گذارد که « مرور زمان، هر چند حق اقامه دعوی را ساقط می‌کند، لیکن اگر مدیون طلب دائن را بدهد، نمی‌تواند به استناد حصول مرور زمان، آنچه را که داده مطالبه نماید». پس هرگونه تردیدی در زمینه‌ی بقاء حق زائل می‌شود.

۲- برخی دیگر از موافقان دیدگاه مرور زمان، بر این باورند که با گذشت زمان، علاوه بر امکان اقامه دعوی، اصل حق نیز ساقط می‌شود. بدین معنی که مرور زمان هم مسقط دعوی و هم مسقط حق است. در روایات مذکوره نیز، شاهد بیان لفظ حق - مانند فلا حق له - بوده‌ایم. با اندک تأمل در باور این گروه از موافقان، می‌توان گفت که مرور زمان، مانع تقاص است؛ زیرا در منظر این گروه از صاحب‌نظران، حقی باقی نمی‌ماند که پس از گذشت ایام، بتوان آن را تقاص نمود. بلکه اینان مرور زمان را، به نوعی ناقل مالکیت دانسته‌اند. به طوری که مالکیت از مالک اولیه زائل و برای مالک جدید ایجاد می‌گردد. البته در مرور زمان مسقط دعوی (صرف) نیز در نهایت به اسقاط اصل حق می‌رسیم؛ زیرا اگر مطالبه دعوی صورت نپذیرد، اصل حق به مالک اصلی باز نخواهد گشت، مگر آنکه متصرف یا غاصب از روی وجدان یا اخلاق دین خود را اداء نماید.

۷- ادله‌ی قائلین به عدم مرور زمان

در این میان، مخالفان ایده فوق با استدلالاتی مرور زمان را رد نموده و معتقد به باقی‌بودن حق، در تمام ادوار و زمان‌ها هستند. آنان بر این باورند که گذشت زمان در حقوق و تعهدات بی‌تأثیر بوده و اگر آنها را تحت تأثیر گذر زمان بدانیم، در واقع با موازین شرعی مخالفت ورزیده‌ایم. استدلال‌ات این گروه نیز بر دو پایه بنا شده است.

۷-۱- روایات

چندین روایت بر اعتبار این نظریه و دیدگاه دلالت دارد:

۱- سعد بن عبدالله فی بصائر الدرجات عن القاسم بن ربیع و محمد بن الحسین بن ابی الخطاب و محمد بن سنان عن المفضل بن عمر عن ابی عبدالله فی کتابه الیه قال: ... و کان رسول الله قال: لا یبطل حقّ رجل مسلم؛ به این معنا که حق یک مسلمان هیچگاه باطل و یا بی اعتبار نمی شود (شیخ حر عاملی، ۱۴۰۹، ۲۷، ۳۳۹).

۲- روایتی که از حضرت علی (ع) منقول است:

محمد بن الحسین الرضی فی نهج البلاغه قال: قال امیرالمومنین (ع): الحق جدید و ان طالت علیه الایام و الباطل مخذول و ان نصره اقوام (همان، ۲۵، ۴۳۴). حق همواره جدید و تازه است و باطل رفتنی است؛ اگرچه که عده ای آن را یاری نموده و حمایت کنند.

با تأمل در این روایات می توان به راحتی دریافت که حق و دیون مسلمانان هرگز از میان نمی رود، مگر با اسباب سقوط تعهدات. این روایات و کلام و ایدئولوژی های نشأت گرفته از آن، مبتنی بر اصول و قواعد شریعت و منطبق با آن است.

۷-۲- فتاوی فقهی

در میان فقهاء و علماء - قدما و معاصرین - عده ی زیادی مرور زمان را در ایجاد یا اسقاط اصل تعهد و حق و یا مطالبه آن بی تأثیر می دانند. از جمله قداماء، می توان به شیخ طوسی (ره) اشاره کرد. سؤالی از شیخ (ره) پیرامون مردی که به مدت ده سال املاک خود را ترک نموده، آن را باقی گذارده و مطالبه نمی کند، پرسیده شد. اینکه آیا هنوز و بعد از گذشت این همه زمان، باز هم حقی بر آن ملک دارد یا نه؟ ایشان در جواب می گویند: عدم مطالبه او به مدت طولانی، مالکیت را باطل نکرده و دعوی را ساقط نمی نماید و این حق برای او - هر وقت که بخواهد ملک را مطالبه کند - جایز خواهد بود (بی تا، ۱۹۵).^۱ در میان متأخرین نیز می توان به بیان دیدگاه امام خمینی (ره) پرداخت. ایشان در پاسخ به این سؤال که آیا مرور زمان، در ایجاد و یا زوال حق، شرعاً مؤثر است یا خیر؟ بیان کردند که مرور زمان اثری ندارد (کریمی،

- در بند مرور زمان در اصطلاح فقهی امامیه نظر فقها به تفصیل بیان شده است.

۱۳۶۵، ۲۴۳).

فتاوی ذکرشده در این قسمت بنابر روایات مذکور و نیز اصول و قواعد از جمله اصل استصحاب وضعیت سابق، قاعده‌ی سلطنت و نیز قاعده‌ی «الحق لا یسقط یتقادم الزمان» (مغنیه، ۱۴۲۱، ۴، ۱۸)، تبیین گشته‌اند.

پس از بیان دیدگاه‌ها و استدلال‌ات آنان، یادآورشدن نظریه برخی فقهای اهل سنت نیز خالی از لطف نیست. آنان قائل به مشروعیت مرور زمان هستند و اساس این مشروعیت را بر دو قاعده استحسان و مصالح مرسله که در فقه عامه مقبولیت وافری دارند، استوار می‌دانند (ابن نجیم، ۱۹۶۸، ۲۲۲).

۸- نتیجه‌گیری

اکنون که دیدگاه‌های مختلف ذکر شد و استدلال‌ات آنان تبیین گردید، اعتقاد و پذیرش عقاید و نظریات هر گروه از آنها، در ما نحن فیه - مسأله تقاص - مؤثر خواهد بود. بر اساس نظریه گروه نخست، اگر کسی مال دیگری را غصب نموده و یا بدون رضایت او در اموالش تصرف نماید، شخص مغضوب عنه - بر اساس شرایطی - مجاز به تقاص از اموال اوست. حال پس از گذشت سالیان طولانی و عدم تقاص از غاصب، حق او مشمول مرور زمان شده و دعوی خارج از موعد قانونی اقامه شده است؛ پس دیگر دائن اجازه‌ی تقاص از مدیون را نخواهد داشت. در واقع گذر زمان سبب سقوط تعهد مدیون در برابر دائن گردیده و دیگر حق و اجازه‌ای برای دائن در مطالبه مالش، شرعیت ندارد. البته با عنایت به دیدگاه دسته اول از گروه نخست، مقاصه در این قسم نیز راه می‌یابد؛ زیرا ایشان قائل به بقای حق بوده و مرور زمان را تنها مسقط دعوی می‌دانند. اما با اعتقاد بر نظریات گروه دوم، حتی اگر دائن پس از سالیان سال حقش را از مدیون مطالبه و یا تقاص نکند، این گذر ایام و مرور زمان، حق او را باطل نکرده و دینش را که بر ذمه‌ی غاصب است، زائل نمی‌نماید؛ بلکه صاحب مال هر زمان که بخواهد، در مطالبه مال خویش و یا تقاص مدیون، جواز شرعی دارد. پس با این بیان می‌توان اینگونه برداشت کرد که بر اساس دیدگاه دوم، مرور زمان نمی‌تواند مسقط حق تقاص گشته و اثر آن را از میان بردارد. خداوند تعالی - در شؤون مختلف - در حق‌الله تسامح و سهل‌گیری را بنای خود قرار داده است. اما در مسأله حق‌الناس، هرگز کوچکترین مسامحه‌ای را نپذیرفته و حتی پیرامون حقوق آدمی، از شهید نیز در نمی‌گذرد. پس عدالت و حکومت الهی مانع از عفو و بخشیدن حق‌الناس است و باید بدان اهتمام شود (بهبهانی، ۱۳۱۰، ۵). قضیه مرور زمان جعل

گزارف و جزء احکام اقتراحى صرف مى‌باشد، از آن جهت که فقهای امامیه هنگام طرح بحث مزبور در کتب خویش - چه در مختصرات و چه در مطولات- آن را صاحب اثر نمی‌دانند. عدم سماع دعوی در این قضیه ناعادلانه است. دعاوی همواره باید مورد نظر قرار گیرند. اگر حقی موجود بود، حکم به حق می‌شود و اگر باطل تشخیص داده شد، رد گردد. اما تعلیل بر اینکه ترک مطالبه حق در مدت زمان طویل باعث از بین رفتن حق می‌شود آن هنگام صحت دارد که عذری موجه برای این اعراض موجود نباشد(کاشف الغطاء، ۱۳۵۹، ۲، ۱۰۹). اثبات اماره اعراض و یقینی گشتن آن نیز به سادگی امکان پذیر نمی‌باشد؛ زیرا عرف‌های گوناگون، عقاید مختلفی در این باره ارائه نموده‌اند و مدت زمان‌های متفاوتی که پیرامون مسأله مرور زمان مطرح گردیده(سه سال، پنج سال، هفت سال، ده سال، پانزده سال، بیست سال و ...) نشان از این مهم دارد. در غیر این صورت بدون سماع نمی‌توان قضاوت نمود، بلکه لازم است حاکم شرع سخنان مالک اصلی را بشنود و سپس از او سبب ترک آن مال را در برهه زمانی خاص جويا شود. در این حال اگر عذر وی معقول شناخته شد؛ سلب مالکیت از وی، استیلاى عدوانی و نمونه‌ای از غضب بوده و معصوبٌ عنه پس از واجدیت شرایط لازم، مجاز به تقاص خواهد بود. در پایان می‌توان به این مهم دست یافت که اگر در مرور زمان، اماره‌ی اعراض برای ما ثابت و یقینی نگشت، هرگز و به هیچ عنوانی دست‌اندازی بر مال غیر و تصاحب اموال او - اعم از منقول یا غیرمنقول - جواز شرعی نخواهد داشت.

فهرست منابع

الف) کتب و مقالات

۱. قرآن کریم.
۲. ابن ادریس حلی، محمدبن منصور، ۱۴۱۰، سرائر، قم: دفتر انتشارات اسلامی، چاپ دوم.
۳. ابن جزى کلبی، محمدبن احمد، بی‌تا، القوانین الفقهی، بی‌جا، بی‌نا.
۴. ابن عابدین، محمدامین، ۱۴۲۱، حاشیه رد المختار علی الدر المختار، بیروت: دارالفکر للطباعة و النشر.
۵. ابن منظور، محمد، ۱۴۰۵، لسان العرب، بیروت: دارالاحیاء.
۶. ابن نجیم، زین‌العابدین بن ابراهیم، ۱۹۶۸، الاشباه والنظایر، قاهره: بی‌نا.
۷. ابوالحسین، احمدبن فارس، ۱۴۰۴، معجم مقائیس اللغه، قم: دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، چاپ اول.
۸. ابوحیب، سعدی، ۱۴۰۸، القاموس الفقهی، دمشق: دارالفکر، چاپ دوم.
۹. احمدی میانجی، علی، ۱۴۲۴، مالکیت خصوصی در اسلام، تهران: نشر دادگستر، چاپ اول.

۱۰. امامی، حسن، بی‌تا، حقوق مدنی، تهران: انتشارات اسلامی.
۱۱. انصاری، محمد، ۱۳۵۰، شرح حدود ابن عرفه، بیروت: المکتبه العلمیه، چاپ اول.
۱۲. انصاری، مرتضی، ۱۴۲۱، صیغ العقود و الایقات، قم: مجمع اندیشه‌ی اسلامی، چاپ اول.
۱۳. انصاری، مسعود، ۱۳۸۴، دانشنامه‌ی حقوق خصوصی، تهران: محراب فکر، چاپ اول.
۱۴. بهبهانی، محمدباقر، ۱۳۱۰، رساله‌ی عملیه‌ی متأجر، تهران: حاج شیخ رضا تاجر تهرانی، چاپ اول.
۱۵. بهجت، محمدتقی، ۱۴۲۶، جامع المسائل، قم: دفتر حضرت آیت‌الله بهجت، چاپ دوم.
۱۶. بهجت، محمدتقی، ۱۴۲۸، استفتائات، قم: دفتر حضرت آیت‌الله بهجت.
۱۷. تویجری، محمدبن ابراهیم، ۱۴۳۰، موسوعه الفقه الاسلامی، بی‌جا: بیت الافکار الدولیه، چاپ اول.
۱۸. جعفری لنگرودی، محمدجعفر، ۱۳۷۶، ترمینولوژی حقوق، تهران: گنج دانش، چاپ هشتم.
۱۹. جعفری لنگرودی، محمدجعفر، ۱۳۷۸، مبسوط در ترمینولوژی حقوق، تهران: گنج دانش، چاپ اول.
۲۰. جمعی از پژوهشگران، ۱۴۲۶، فرهنگ فقه مطابق مذهب اهل بیت(ع)، قم: مؤسسه‌ی دائره المعارف فقه اسلامی، چاپ اول.
۲۱. جوهری، اسماعیل بن حماد، ۱۴۱۰، الصحاح، بیروت: دارالعلم ملائین، چاپ اول.
۲۲. حاتمی، علی اصغر و ذاکری، محمد وحید، ۱۳۷۹، تجدید اعتبار «مرور زمان» در نظام حقوقی جمهوری اسلامی. مجله‌ی دانشکده‌ی حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران، شماره‌ی ۴۸.
۲۳. حلی، حسن بن یوسف، ۱۴۲۰، تحریر الاحکام، قم: مؤسسه‌ی امام صادق(ع)، چاپ اول.
۲۴. حلی، حسن بن یوسف، بی‌تا، رجال العلامه. نجف: منشورات المطبعه الحیدریه.
۲۵. حلی، نجم الدین جعفر بن حسن، ۱۴۰۸، شرایع الاسلام، قم: مؤسسه‌ی اسماعیلیان، چاپ دوم.
۲۶. حلی، یحیی بن سعید، ۱۴۰۵، الجامع للشرایع، قم: مؤسسه‌ی سیدالشهداء العلمیه، چاپ اول.
۲۷. خازم، علی، ۱۴۱۳، علم الفقه، بیروت: دارالغربه.
۲۸. خوانساری، احمد بن یوسف، ۱۴۰۵، جامع المدارک، قم: مؤسسه‌ی اسماعیلیان، چاپ دوم.
۲۹. رازی، عبدالقادر، ۱۴۱۵، مختارالصحاح، بیروت: دارالاحیاء.
۳۰. زبیدی، محمد، بی‌تا، تاج العروس من جواهرالقاموس، بیروت: دارالاحیاء.
۳۱. زحیلی، وهبه بن مصطفی، بی‌تا، الفقه الاسلامی و ادلته، دمشق: دارالفکر.
۳۲. شحود، علی بن نایف، بی‌تا، موسوعه فقه العبادات، بی‌جا: بی‌نا.
۳۳. شهیدی، مهدی، ۱۳۸۶، سقوط تعهدات، تهران: مجمع علمی و فرهنگی مجد، چاپ هشتم.
۳۴. صدر، محمدباقر، ۱۴۱۸، ماوراءالفقه، بیروت: دارالاضواء.
۳۵. صدوق، محمدبن علی بن بابویه، ۱۴۱۵، المقنع، قم: مؤسسه‌ی امام هادی(ع)، چاپ اول.
۳۶. طاهری، حبیب‌الله، ۱۴۱۸، حقوق مدنی، انتشارات اسلامی، قم، چاپ دوم.
۳۷. طباطبایی، حسین، ۱۴۲۹، منابع فقه شیعه، تهران: انتشارات فرهنگ سبز، چاپ اول.

۳۸. طوسی، ابوجعفر محمدبن حسن، ۱۳۸۷، المبسوط، تهران: المكتبة المرتضوية لاحياء آثار الجعفرية، چاپ سوم.
۳۹. طوسی، ابوجعفر محمدبن حسن، ۱۳۹۰، الاستبصار، تهران: دارالکتب الاسلامیه، چاپ اول.
۴۰. طوسی، ابوجعفر محمدبن حسن، ۱۳۹۰، تهذیب الاحکام، تهران: دارالکتب الاسلامیه، چاپ اول.
۴۱. طوسی، ابوجعفر محمدبن حسن، بی تا، المسائل الحائریات مندرج در وسائل العسر، قم: نشر اسلامی.
۴۲. عاملی، حر، ۱۴۰۹، وسائل الشیعه، قم: مؤسسه‌ی آل‌ال‌بیت (ع)، چاپ اول.
۴۳. عاملی، زین‌الدین بن علی، ۱۴۱۰، الروضه البهیة، قم: کتابفروشی داوری، چاپ اول.
۴۴. عاملی، زین‌الدین بن علی، ۱۴۱۳، مسالک الافهام، قم: مؤسسه‌ی معارف الاسلامیه، چاپ اول.
۴۵. عاملی، محمدبن مکی، ۱۴۱۲، الدروس الشرعیة فی فقه الامامیه، قم: النشر الاسلامی، چاپ اول.
۴۶. عبدالرحمان، محمود، بی تا، معجم المصطلحات و الفاظ الفقهیة، بی جا، بی تا.
۴۷. فتح الله، احمد، ۱۴۱۵، معجم الفاظ الفقه الجعفری، بی جا، بی تا.
۴۸. فیروزآبادی، نصرالهیونی، بی تا، القاموس المحیط، بی جا، بی تا.
۴۹. فیومی، احمدبن محمد، بی تا، المصباح المنیر، بیروت: دارالفکر.
۵۰. قدیانی، عباس، ۱۳۸۵، فرهنگ اصطلاحات حقوق جزاء، تهران: انتشارات عابدزاده، چاپ اول.
۵۱. قلجی، محمد، بی تا، معجم لغه الفقهاء، بی جا، بی تا.
۵۲. کاتوزیان، ناصر، ۱۳۸۲ش، الزام‌های خارج از قرارداد، تهران: انتشارات و چاپ دانشگاه تهران.
۵۳. کاتوزیان، ناصر، ۱۳۸۴، قانون مدنی در نظم حقوقی کنونی، تهران: انتشارات میزان.
۵۴. کاتوزیان، ناصر، ۱۳۸۵، نظریه‌ی عمومی تعهدات، تهران: انتشارات میزان، چاپ سوم.
۵۵. کاشف‌الغطاء نجفی، محمدحسین، ۱۳۵۹، تحریرالمجله، نجف: المكتبة المرتضوية، چاپ اول.
۵۶. کرکی، علی بن حسین، ۱۴۰۹، رسائل، قم: کتابخانه آیت‌الله مرعشی نجفی، چاپ اول.
۵۷. کریمی، حسین، ۱۳۶۵، موازین قضایی از دیدگاه امام خمینی (ره)، قم: انتشارات شکوری.
۵۸. کلینی، محمدبن یعقوب، ۱۴۲۹، الکافی، قم: دارالحدیث للطباعة والنشر، چاپ اول.
۵۹. مجموعه من المؤلفین، ۱۴۰۴، موسوعه الفقهیة الکویتیه، کویت: دارالسلاسل، چاپ دوم.
۶۰. مجموعه من المؤلفین، بی تا، الاحکام العدلیة، غزه: ناشر نور محمد.
۶۱. مجموعه من المؤلفین، بی تا، فقه المعاملات، بی جا، بی تا.
۶۲. محقق داماد یزدی، مصطفی، ۱۴۰۶، قواعد فقه، تهران: مرکز نشر علوم اسلامی، چاپ دوازدهم.
۶۳. مرعشی، محمدحسن، ۱۳۶۵، شرح قانون حدود و قصاص، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
۶۴. مرعشی شوشتری، سید محمدحسین، ۱۴۲۷، دیدگاه‌های نو در حقوق، تهران: نشر میزان، چاپ دوم.
۶۵. مسعود، جبران، ۱۳۷۶، الرائد. مشهد: مؤسسه‌ی آستان قدس رضوی (ع).
۶۶. مشکینی، علی، ۱۳۷۹، مصطلحات الفقه، قم: مؤسسه‌ی انتشارات الهادی، چاپ دوم.

۶۷. معلوف، لويس، ۱۳۸۳، المنجد فی اللغة. تهران: انتشارات اسلام.
۶۸. مغنیه، محمدجواد، ۱۴۲۱، فقه الامام الصادق، قم: مؤسسه‌ی انصاریان، چاپ دوم.
۶۹. مکارم شیرازی، ناصر، ۱۴۲۷، استفتائات جدید، قم: مدرسه‌ی علی بن ابی طالب (ع)، چاپ دوم.
۷۰. موسوی خمینی، سید روح‌الله، ۱۴۲۲، استفتائات، قم: دفتر انتشارات اسلامی، چاپ پنجم.
۷۱. موسوی خمینی، سید روح‌الله، ۱۴۲۶، توضیح المسائل، بی‌جا: بی‌نا، چاپ اول.
۷۲. نجاشی، ابوالحسن، ۱۴۰۷، رجال النجاشی، قم: دفتر انتشارات اسلامی.
۷۳. نجفی، محمدحسن بن باقر، ۱۳۹۴، جواهرالکلام فی شرح شرایع، تهران: دارالکتب الاسلامیه، چاپ دوم.
۷۴. نوری، حسین بن محمدتقی، ۱۴۱۵، خاتمه المستدرک الوسائل، قم: آل‌البيت (ع)، چاپ اول.

ب) قوانین و آئین نامه ها

- قانون آئین دادرسی مدنی
- قانون مدنی
- قانون تجارت
- قانون ثبت علائم و اختراعات
- قانون تصدیق انحصار وراثت
- قانون دریائی ایران
- قانون بیمه
- قانون امور گمرکی

